

ایران درودی هاله بهزادی



ایران درودی از نقاشان برجسته معاصر ایران در ۱۱ شهریور ۱۳۱۵ در مشهد به دنیا آمد. پدرش خراسانی بود و مادرش قفقازی که به همراه خانواده اش بعد از انقلاب اکتر و تشکیل کشور شوروی به ایران مهاجرت کرده بودند. او خود درباره محیط خانوادگیش می‌گوید:

"درخانه پدری از آنجاییکه نامادری پدرم روس و یکی از زن عموهایم آلمانی بود، رسم ورسوم و تشریفات اعیاد مسیحی اجرا می‌شد، ولی خانواده مادری پاییند رسوم ایرانی بودند و تمام اعیاد و سوگوارهای اسلامی را با تشریفات کامل برگزار می‌کردند. پدر بزرگ قفقازی که به ایرانی الاصل بودنش می‌باید با لهجه غلیظ ترکی برای من و خواهرم اشعار حافظ و سعدی را می‌خواند و قصه رستم و افراصیاب نقل می‌کرد، حال آنکه خانواده پدری با فخر و تکبر از گوته و تولستوی و چخوف یاد می‌کردند. حضور من در این خانواده که به چهار زبان مختلف صحبت می‌کردند زمینه مستعد برای تأثیر پذیری ام از فرهنگهای متفاوت را فراهم آورد".

پدر ایران که در رشته معماری در مسکو تحصیل کرده بود به هنر و بویژه نقاشی علاقه خاصی داشت. او قبل از به دنیا آمدن "ایران"، در شهر هامبورگ تجارتخانه ای دایر کرده بود. ایران حدوداً یکساله بود که به اتفاق مادر و خواهر بزرگش پوران به هامبورگ رفتند. این زمان در آلمان مصادف با به قدرت رسیدن نازی‌ها بود که در پی آن آتش جنگ کم کم سراسر اروپا را فرا گرفت و شهرهای آلمان نیز با هجوم هوایپماها مواجه شد. با اوج گرفتن آتش جنگ دولت آلمان رسماً از هر نوع مسئولیت تأمین غذا و امنیت ساکنین غیر آلمانی شانه خالی کرد. به این ترتیب در سال ۱۹۴۰ "ایران" به همراه خانواده آلمان را به قصد ایران ترک کرد. او در کتاب خود به نام "در فاصله دو نقطه" به تلخی از خاطرات این سفر یاد می‌کند و بخش مهمی از بیت زدگی خود را ناشی از روبرو شدن با صنه‌های آتش و انفجار و نتایج جنگ جهانی دوم می‌داند.

با ورود متفقین به ایران آلمانی‌هایی که در ایران بودند دستگیر شده و پیاده به مرزهای روسیه منتقل شدند، حتی پدر "درودی" به خاطر تجاری که با آلمان داشت به جزیره خارگ تبعید شد و از ترس اینکه خانواده اش را به جای آلمانی‌ها دستگیر نکنند شبانه آنها را به باع خانوادگیشان در شاندیز (نزدیک مشهد)، فرستاد. فضای آن باع مشرف به قبرستان با داستانهای هولناک زن باگبان به باع ترس برای "ایران" تبدیل شد. او می‌گوید: "دورنماهایی که بعدها در نقاشی هایم شکل گرفتند اکثرآ ملهم از تصاویر این دهکده است. با آنکه شش ماهی بیشتر در آن مخفیگاه نبودیم اساس تفکر ذهنی و نحوه نگرش من به نقاشی در آنجا شکل گرفت".

پس از فرو کش کردن آتش جنگ به همراه خانواده به مشهد باز گشتد و در سال ۱۳۲۵ ، وقتی "ایران" ساله بود به تهران آمدند. اما او به علت صدماتی که در طی جنگ و فرارشان از آلمان و به دنبال آن اقامت در باع ترس دیده بود در سالهای اول تحصیل قادر به ارتباط با درس و مدرسه نبود. بعد از مهاجرت به تهران نیز در اثر ابتلا به بیماری هولناک ، حسن بینایی اش به خطر افتاد. "در تنهایی و وحشت نابینایی مرا وادار کرد تا موجودیتم را اعلام کنم و باز یافتن بینایی ام تحول و دگرگونی مهمی در من بوجود آورد".

از همین زمان بود که انگیزه نقاشی در وی ترغیب شد و به این ترتیب در حالیکه در مدرسه درس می‌خواند به کلاس‌های آزاد طراحی و نقاشی هم می‌رفت. در سال ۱۳۳۳ توانست دیبلم بگیرد و راهی فرانسه شود. او در مدرسه "بوزار" ، مدرسه عالی هنرهای زیبای پاریس در رشته نقاشی به تحصیل پرداخت. در بدو ورود متوجه شد هر آنچه در کلاس‌های خصوصی نقاشی ایران آموخته اشتباه بود و می‌باید آموزش را از صفر شروع کند. "می‌باید از صفر شروع می‌کردم ، مدت‌ها طول کشید تا بدانم که از مفهوم نقاشی هیچ نمی‌دانم، متأسفانه این از عواقب آموزش نادرست است که انسان را گمراه می‌کند. برای جبران کمبودها به کلاس‌های شبانه

طراحی می رفتم ، موزه ها را دیدم ، کار نقاشان مدرن را مطالعه کردم و تاریخ هنر خواندم. امروز فکر می کنم اگر این سختیها را تجربه نمی کردم، هرگز به شناخت و درک نقاشی دست نمی یافتم."

پس از این تجربیات کارهای او بیشتر مایه های اکسپرسیونیستی پیدا کرد و با همین دسته از آثار در سال ۱۳۳۷ نمایشگاهی انفرادی در مرکز هنری ایالت فلوریدا در آمریکا بر پا کرد. مدتی در دانشگاه کلمبیا نیویورک به تحصیل زبان انگلیسی پرداخت و در سال ۱۳۳۸ برای یک سال به ایران بازگشت و در این مدت نمایشگاهی از آثارش را در هتل هیلتون تهران برپا کرد. همزمان به مطالعه و تحقیق پیرامون پیشینه هنر در ایران پرداخت و به تخت جمشید و اصفهان سفر کرد.

جواد محابی ، منتقد ایرانی دوره های کاری "ایران" رادر جهار دوره تعریف می کند و در باره این مقطع از کارهای او چنین می نویسد : "دوره اول، تجربه آموزی در شیوه ها و راهکارهای استادان این حرفه است. او با دقت در کار هنرمندان بزرگ از جمله "کاراواجیو و ترنر" به آفریدن فضا و عمق بخشیدن به تابلو هایش توفيق می یابد. تأکید نقاش بر رنگ پاره ها و سطح های پوشیده با قرمز و مشتقاتش چنان چشمگیر است که این رنگماهی زمانی عنصر محوری و غالباً گرانیگاه کمپوزیسیون نهای افقی است. در آثار این دوره ی نقاش که تا ۳۰ سالگی او به نهایت خود می رستند ، رد پای نقاشان مورد علاقه اش و نیز بکارگیری مکاتب مختلف نقاشی حتی "کالیگرافی" به چشم می خورد."



برای شفاف کردن رنگهای نقاشی ، دوره ویترای را در آکادمی سلطنتی بروکسل گذراند و تاریخ هنر را در مدرسه لوور فرا گرفت و بعد از آن برای تهیه و کارگردانی برنامه های تلویزیونی به نیویورک رفت. در طی این سالها در حالیکه تقریباً هر ساله نمایشگاهی از آثارش بر پا می کند ، به تدریج به دیدگاه و نحوه نگرش و بیان خاص خود در نقاشی دست می یابد.

"فهمیدم که نقاشی حسی هستم . نقاشی های من در "گالری نگار" در سال ۱۳۴۸ که بر روی بومهای ۳×۲ متر اجرا شده بودند ، اولین نمایشگاهی است که کم کم شخصیت مستقل می یافتد. من اساس نقاشی ام را بر یافتن هویت فرهنگی ام قرار دادم... ، نور هدف اصلی ام قرار گرفت تا به پندارهای فرهنگ ایران نزدیک شوم ". او در مورد علاقه اش به وطن و چگونگی نمود آن در کارهایش ضمن اینکه نوع نگاه خود را به این مسئله نوعی الهام و دلیستگی می داند ، می گوید : "اعتقاد من به حفظ هویت ملی ام در بیان هنری ، به طور نا خودآگاه در آثارم با تعبیر متفاوتی وجود دارد . اگر حادثه بدی در ایران در حال به وقوع پیوستن است ، حتماً تخت جمشید آتش گرفته یا یخ زده ، ولی اگر دوره شکوفایی ایران باشد ، تخت جمشید گلباران است."

در همین سال(۱۳۴۸)، از سوی یک شرکت آمریکایی به نام "ای.تی.تی" سفارشی برای اجرای تابلویی از پالایشگاهها و لوله های انتقال نفت ایران دریافت می کند. آن شب وقتی قرارداد را جلویم گذاشتند، گفتند ما

یک عکاس می فرستیم تا مرحله از کار شما عکس بگیرد ، اگر کار شما در مهلت یک ماهه ، جوابگوی ما نباشد ، می باید اثر دیگری بکشید. من گفتم نیازی نیست عکاس بفرستید ، تعداد زیادی تابلو با موضوع نفت نقاشی خواهم کرد و کار نهایی که چاپ خواهد شد تابلویی است که من انتخاب می کنم. به اهمیت انتشار تابلویی با عنوان "نفت ایران" در مطبوعات مهم دنیا پی برده و از رسالتی که به من واگذار می شد آگاه بودم. در یک لحظه تصمیم گرفتم تمام امتیازهای مادی این کار را زیر پا بگذارم و روی حق انتخاب اثر ، پافشاری کنم. قرارداد دوباره نویسی شد تا هیچ شرط و شروطی از طرف آنها اعمال نشود و حق انتخاب نهایی اثری که در مطبوعات معتبر دنیا "تايمز ، نيوزويك ، لايف ، نيوفرانت" و بسياري دیگر در دو صفحه همراه با نوشتاري از من منتشر می شد به من واگذار گند...، بعدها احمد شاملو به این تابلو اسم زیبایی داد به نام (رگهای ما ، رگهای زمین).

شاملو در اسفند ۱۳۵۱ شعری سرود به نام "اشارتی" ، و آن را به "ایران درودی" هدیه کرد. این شعر در مجموعه "ابراهیم در آتش" منتشر شد. در قسمت پایانی این شعر چنین آمده :

"تمامی الفاظ جهان را در اختیار داشتیم

و آن نگفتیم

که به کار آید

چرا که تنها یک سخن

یک سخن در میانه نبود

آزادی!

ما نگفتیم

تو تصویرش کن!"

از دیگر فعالیتهای او ، همکاری با مطبوعات در زمینه نقد و تأثیفات مقدماتی پیرامون هنر است. در سال ۱۳۴۱ به گروه نویسندهای مجله سخن پیوست و نقدها و ترجمه هایی در بررسی مکاتب نقاشی و نقاشان معاصر جهان ، از او در این مجله منتشر شد.

زمستان ۱۳۴۶ در نیویورک با پرویز مقدسی که در رشته کارگردانی سینما و تلویزیون تحصیل می کرد ازدواج کرد به گفته خود او ، این ازدواج تأثیر بزرگی در زندگی عاطفی و کاری او گذاشت . پس از پایان یافتن دوران تحصیل در رشته سینما و تلویزیون هر دو به ایران آمدند و در سازمان تازه تأسیس تلویزیون در سمت تهیه کننده و کارگردان مشغول به کار شدند. این همکاری تاثیش سال ادامه یافت. مهمترین کار "درودی" در این سالها ساخت فیلم مستند ۵۵ دقیقه ای "بی بیان و نیز ۱۹۶۸" است.

در سال ۱۳۵۲ کتاب آثار او در سه زبان با مقدمه ای از "آندره مالرو" ، "زان کوکتو" و شعری از "احمد شاملو" و پیشگفتاری از "هوشنگ طاهری" ، هم زمان با نمایشگاه او در "انستیتو گوته" در تهران منتشر شد که در سال ۱۳۵۵ تجدید چاپ شد. در همان سال دو تابلوی "شیشه عمر" و "دیار هرگز" در نمایشگاه زنان نقاش و پیکر تراش پاریس جایزه اول و دیبلم "جامعه زنان پیکر تراش و نقاش" را کسب و عنوان "زن نقاش سال ۱۹۷۳" را نصیب او کرد. در طی سالهای پر بار کاری ، در دهه ۵۰ علاوه بر کار نقد نویسی و ساخت برنامه های تلویزیونی ، مرتباً در تهران و دیگر کشورها از جمله آمریکا ، فرانسه ، سوئیس ، ژاپن ، مکزیک و کانادا آثار خود را به نمایش گذاشت.

محابی درباره کارهای این زمان او با عنوان دوره دوم کاری وی چنین می نویسد : "در این دوره گرایش طبیعی او به آثار هنرمندانی چون "دالی" و "ماگریت" تحولی در دیدگاه او نسبت به واقعیت پدید می آورد که یکسره حال و هوای سورئالیستی بر آثار او غالب می گردد." در سال ۱۳۵۴ نمایشگاهی از آثارش را در گالری "لاگالری" در شهر مکزیکو سیتی بربا کردکه مورد استقبال قرار گرفت و از او دعوت شد تا سال بعد نمایشگاه دیگری در موزه

"هنرهای زیبا"ی همان شهر داشته باشد. در همین سال به دعوت دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف به مدت دو سال به تدریس تاریخ هنر در این دانشگاه پرداخت.

"دروید" آخرین نمایشگاه خود را طی سالهای قبل از انقلاب در ایران، در سال ۱۳۵۷ برگزار کرد. نمایشگاه بعدی او با فاصله ۱۴ سال، در سال ۱۳۷۱ در مجموعه فرهنگی آزادی برپا شد. در این مدت بیشتر در فرانسه بود و کمتر به ایران آمد. طی سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۶ تنها موفق به برپایی دو نمایشگاه در ژنو و پاریس شد، اما بعد از آن نمایشگاه‌های زیادی در اروپا و آمریکا برگزار کرد. پس از نمایشگاه مقر سازمان ملل در بازگشت به پاریس نگاشتن کتاب "در فاصله دو نقطه" را آغاز کرد که سه سال بعد در ایران منتشر شد. او در مورد نگارش این کتاب می‌گوید:

"در فاصله دو نقطه اشاره به مفهوم خط در نقاشی است. اولین درس طراحی تعریف خط است و خط از تعدادی نقطه در کنار هم به وجود می‌آید. گرچه می‌دانیم که خود نقطه از نظر فلسفی به معنای هیچ است، اما زندگی خود را در فاصله این دو نقطه می‌بینم و در فاصله این دو نقطه است که حضور من در عرصه هستی معنا و مفهوم پیدا می‌کند. زندگی من با نخستین نقطه که گذارده ام، یعنی نخستین نقاشی آغاز شد و روزی با آخرین نقطه پایان خواهد گرفت. نقاشی آغاز و پایان من است. یک زندگی، چند اثر، در فاصله دو نقطه...!"

شعر، موسیقی، رقص، نقاشی، تئاتر و ادبیات همه از یک بافت هستند با این تفاوت که هر یک قلمرو و بیان خاص خودشان را دارا هستند. برای من رنگ و طرح صادرتر از واژه است، اما مردم ما که فرهنگ ادبی دارند از یک کتاب خوب بیشتر از یک نقاشی لذت می‌برند. کتاب "در فاصله دو نقطه...!" پیش از آنکه زندگی نامه ام باشد تجربه ام از زندگی و نحوه نگاهم است. سرنوشت من داستان خاصی ندارد، سرگذشتی است بسیار معمولی همراه با عشقی صادقانه به انسانها و جهان هستی".

مجابی در مورد کارهای دوره سوم "دروید" می‌گوید: "در این دهه به دلیل روپرتو شدن به فاجعه‌های شخصی (از دست دادن پدر و همسر و رها شدگی در غربت)، همچنین مصائب عمومی چون بمباران شهرها و کشتارهای ناشی از آن، شیوه او دگرگون می‌شود و رؤیای سورئالیستی او به بیداری وحشتناک اکسپرسیونیستی می‌انجامد که در آن هر چیز ابعاد حسی و عاطفی مبالغه‌آمیزی به خود گرفته است. در این دوره آسمانها و زمین و هر چه در این فاصله قرار دارد یخ زده و منجمد به نظر می‌رسد و نور از آن به فرا سو تبعید شده است. سلطه رنگ‌های گرم و روشن، خاصه رنگمایه‌های قرمز که از جوانی و جسارت کشف و عشق، نیرو می‌گرفت با گذر از دوره میانی به دوره بلور و یخ‌بندان می‌رسد. رنگ آبی در این دوره رنگ سنگین انجماد است...، انباسته شدن فضانه از ابر که از بخاره‌ها، حرکت فرا گیر انجماد بر معماری دور نما و بر مناظر شهری و معبرها که با پرده "خورشید شب" قوام می‌گیرد و با پرده های "آپوکالیپس" یا "چهار سوار مرگ" و "عروسوی جاودانه"، به اوج می‌رسد، نشانگر سلطه سرمای درونی است که همسو با فضای زمستانی بیرون، نوعی یخ‌بندان شب قطبی را پیش نظر می‌آورد.



از سال ۱۳۶۶ مجدداً شاهد فعالیت گسترده و مستمر درودی در برپایی نمایشگاه‌هاییش در کشورهای مختلف هستیم و امید و گرمی رفته به کارهایش باز می‌گردد. در دوره چهارم، غریزه مرگ اندیش، مغلوب

جادیه های نیرومند حیات و ستایش زندگی می شود . نور باز می گردد و صحنه را از خود می آنند... ، از این به بعد مرحله نهایی کارهای "دروید" شکل می گیرد.

"دروید" حالا با نقاشی هایش از هر وقتی یگانه تر و شبیه تر است... ، در این دوره منظره ها به تدریج خلاصه تر و کوچکتر و در بارش نور محotor می شوند تا جایی که نشانه های محوی از معماری ، چون خاطره ای غرقه در نور عیان می گردد.

آنچه تجربیات سورئالیستی شمرده می شد ، با عبور از دوره بلور و یخبدان ، حالتی اکسپرسیونیستی می گیرد که هنوز فیگورها و نشانه های قراردادی، در ترکیب بندی تابلو غلبه دارند ، به تدریج به مرحله نهایی می رسیم که انتقال نیرومند حس و تخیل به باری بازی های رنگ و نور و فارغ از هر نوع نقش مایه و نماد ، موضوع تلاش خلاق نقاش است. هنرمند با رویکردی ضروری به ساده سازی ، حجم عناصر فیگوراتیو را کاهش می دهد.

"دروید" می گوید : "امروز حس می کنم چیزی به زندگی بدھکار نیستم ، چرا که بهترین و سخت ترین لحظات را لحظه به لحظه و به تمامی زندگی کرده ام. زندگی درد را به من شناساند ، عشق را به من آموخت ، شور و شیدایی خلاقیت را به من داد و به من باوراند که سهم انسان از خوشبختی به اندازه عشقی است که ایشار می کند. باور دارم که من نقاشی را انتخاب نکرم ، نقاشی من را انتخاب کرد . من دیگر نقاش نیستم بلکه خود نقاشی شده ام و این پاداش من از زندگی است".



منابع و مأخذ:

سایت ویکی پدیا
کتاب "در فاصله دو نقطه" ، نوشته ایران درودی
سایت آفتاب